

دکتر هویدا عزت محمد  
(استاد ورئیس گروه زبان فارسی -  
دانشکده ی ادبیات -  
دانشگاه منوفیه - مصر)

## داستان زنانه در ادبیات معاصر ایران "فراموشم مکن"، "بازیچه" و "چراغها را من خاموش می کنم" به عنوان نمونه

پیشگفتار:

صحنه ی ادبیات ایران از آغاز قرن بیستم شاهد پدیدار شدن نامهای درخشان زنان ادیبی است که چه در شعر و چه در نثر چیره دستی خود را به نمایش گذاشتند. کار آنان در آغاز محصور به تاکید بر حقوق اجتماعی و سیاسی زنان بود، و چه بسا ترس از فاش شدن هویت خود از تخلصهای مختلفی استفاده می کردند.

همزمان با انقلاب اسلامی در ایران (1357) زن در همه ی زمینه ها در کنار مرد ایستاد. مخصوصاً هنگام آغاز شدن جنگ عراق و ایران (1359 - 1367)، امری که همزمان با غیاب شوهر به شهادت رسیده یا عازم جبهه مستوجب بیرون رفتن زن از خانه برای کسب روزی و نگهداری از خانواده خود شد. زمینه ی نوآوری ادبی از جمله ی زمینه هایی است که زن آن زمان در آن مشارکت کرد. و چهره ی چند زن ادیبی که حضوری چشمگیر در این زمینه داشتند، هویدا شد، و کارهای ادبی آنان با پذیرش گسترده ای روبه رو گشت، و گاهی از کارهای ادبی

ادبای مرد پیشی می گرفت.

زن بیش از پیش جرأت بیشتری برای بیان مافی الضمیر خود پیدا کرد. و پیرامون مفاهیمی سخن می گفت که تا آن زمان برای او قدغن بود. شاید رمان (بامداد خمار) از فاطمه حاج سید جوادی که در سال 1376 منتشر شد اولین رمان زنانه ای باشد که رواج گسترده ای یافت، و در آن یکی از مفاهیم بیگانه با جامعه ی ایرانی مطرح شده است، و اینست که مفهوم حق زن در جدایی از همسر بر اثر بدر رفتاری اوست. قهرمان زن این رمان علیه فرهنگ جامعه شورش کرد و از حالت نوکرمانی و تسلیم شدن بیرون آمد.

پس از منتشر کردن این رمان، رمانی دیگر از زویا پیرزاد به عنوان "عادت می کنیم" منتشر شد. در این رمان موضوع بی باکتری عرضه می شود، و آن اداره کردن یکی از مؤسسه ها توسط زنی به نام (آرزو) است. طبیعت کار در این اداره منحصر به مردان بود، اما این زن اداره ی چنین مؤسسه ای را که پس از وفات پدر به وی رسید به عهده می گیرد، علاوه بر اینکه او مسئولیت نگهداری از مادر و خواهر کوچکتر خود را به دوش می کشید. حوادث داستان پیش می رود تا زمانی که این زن عاشق یکی از مشتریان خود می شود، وزیر فشار اطرافیان با وی ازدواج می کند. ولی او با توجه به کشمکش درونی میان مفاهیم سنتی و مفاهیم مدرن نتوانست به این ازدواج ادامه دهد و خواستار طلاق شد. در پایان، پس از روبه رو شدن با عکس العملهای جامعه نسبت به زن طلاق گرفته، تسلیم می شود.

همچنین نام چند زن برجسته ی ادیب دیگری که صحنه ی ادبیات را با کارهای فرهیخته ی خود غنی ساختند، بروز یافت. برخی از آنان چون خانم زویا پیرزاد در ازای نوشتن رمان "چراغها را من خاموش می کنم" (1379)، و خانم فریبا وفی در ازای نوشتن رمان "پرنده من"

(1380) جایزه های برتری را به دست آوردند. در این مقام سه رمان زنانه معاصری را که عبارتند از: "فراموشم مکن" از خانم مریم جعفری (1)، "بازیچه" از خانم نسرین ثامنی (2) و "چراغها را من خاموش می کنم" از خانم زویا پیرزاد (3) برگزیدم، و این تلاشی بود برای نزدیک شدن به متن ناشی از خیال زن ایرانی. همچنین تا از نزدیک ببینیم زن ایرانی تا چه اندازه توانست از متن ادبی برای مطرح ساختن مسائل شخصی و مسائل جامعه ی خود استفاده کند.

نخستین رمان: "فراموشم مکن" از مریم جعفری

خلاصه رمان:

این رمان که در سیصد و هشت صفحه تدوین شده به سی و شش فصل تقسیم گردیده است. نویسنده ی آن یکی از مشکلات اجتماعی را که در جامعه ی ایرانی در قرن بیستم گسترش داشت در این رمان بررسی می کند، و اینست که شیفتگی جوانان ایرانی به مسافرت به خارج از کشور برای محقق ساختن آرزوهایی را که نتوانستند در کشور خود به آن دست پیدا کنند. همچنین در این رمان مسئله ی ازدواج ایرانیان از دختران غیر ایرانی به خاطر زیبایی ظاهری و آزادی فکری شان بررسی می شود. نویسنده این مسئله را بوسیله ی قهرمان داستان (ارسلان وفایی) بررسی می کند، که دوران جوانی اش به خاطر از دست دادن مادر در هنگام تولد و اعتماد وی به دارایی پدر در نازپروردگی سپری شد. او نسبت به خود و اطرافیانش بی مسئولیتی نشان می داد. و با سختی زیاد مدرک دیپلم را به دست آورد. همسر پدرش (زینت) که او را از آغاز خردسالی اش تربیت کرده با وی مهربانی نمود، یک دختری را به نام (گیتی) برای ازدواج به وی پیشنهاد می کند. ولی او پس از دو سال به خاطر عدم قدرت بر تحمل مسئولیت از همسرش جدا می شود. و تصمیم گرفت به انگلستان سفر کند، به گمان خود این مسافرت می

تواند همه ی مشکلات او را حل نماید. در انگلستان به جای سعی و تلاش در ملذات دنیوی غرق می شود. و به عشرت کده ها رفت و آمد می کند. آنجا دختری به نام (کیت) او را اسیر زیبایی خود می نماید، با او آشنا گشت و شیفته ی او شد. و تمام آرزویش این بود که با وی رابطه برقرار کند، ولی فراموش کرد که نخستین ملاقاتش با این دختر در یک قمارخانه صورت گرفته است.

پس از ازدواج تفاوت عمیق میان او و (کیت) را احساس می کند. و اختلاف فرهنگی مشکلات زیادی در زندگی آنان به وجود می آورد. او از رفتن (کیت) به جشنهای شرابخواری، تا پس از نیمه شب بیرون خانه ماندن و عدم توجه وی به دخترشان (سوزان) ناراضی بود. ولی عشق او بهش مانع می شد که تصمیم جدایی از او را بگیرد. پس از اینکه (کیت) را همراه (فرانک)، که شریک آنها در کار بود، در یک وضعیتی شرم آور دید، تصمیم خود را گرفت و از او جدا شد. سپس تصمیم گرفت به همراه دخترش به ایران بازگردد. در ایران با پافشاری همسر پدرش با (ثریا) سومین ازدواج خود صورت می گیرد، چون همسر پدرش به علت پیری دیگر قادر نبود از دخترش نگهداری کند. سه سال از ازدواجش با ثریا می گذرد اما او بچه دار نمی شود. و پس از مراجعه به پزشک و اجرای آزمایشهای لازم درمی یابد که نازاست، در این لحظه خیانت (کیت) را به خود متوجه می شود. و تصمیم می گیرد برای انتقام گرفتن ازش و سپردن دخترش به یکی از پرورشگاه ها به انگلستان برگردد. (فرانک) پس از روبه رو شدن با (ارسلان) اعتراف می کند که رابطه اش با کیت پس از به دنیا آمدن (سوزان) شروع شده است. آنگاه (ارسلان) می فهمد که (کیت) هم برای شوهر، هم برای معشوق خود وفادار نبود. از قضایک زمین لرزه رخ می دهد و خانه بر سر (کیت) و (فرانک) فرو می ریزد. پس از آن (ارسلان)، در حالی که از زندگی و مردمان بی زار شده،

به ایران بازمی‌گردد. اتفاقاً با نخستین همسرش (گیتی)، که پس از جدایی به او وفادار مانده بود، دیدار کند. و پس از چند ملاقاتی میان آنها از شمی خواهد که در این بحران کنار او باشد و گذشته‌ی پر درد خود را فراموش کرده و از نو شروع کنند. از (گیتی) می‌خواهد بیشتر به دنیای او نزدیک شود و او را شریک درد خود کند تا بیشتر او را بفهمد و در ژرفای دل او فرورود تا با هم یکی شوند و دیگر فراموشش نکند. (4)

عنوان رمان:

عنوان این رمان تا اندازه‌ای زیاد با ویژگی‌های فنی لازم برای عنوان داستان سازگاری دارد. چه همه نقاد بر این هستند که عنوان باید برای ذهن هیجان‌انگیز باشد، جلب توجه کند، گوشنواز و تا جایی که ممکن است کوتاه باشد و با موضوع داستان تناسب داشته باشد، به شرط اینکه بازگویی تمام محتوای آن نباشد. (5) با نگاه به عنوان رمان مورد نظر می‌بینیم که عنوان یک جمله کوتاه فعلی منفی است که از یک فعل و فاعل و مفعول تشکیل شده و در یک کلمه جمع گردیده است. بنا بر این جلب توجه می‌کند. و می‌توان جانبی از موضوع داستان را از آن استنباط کرد. و همچنین غایت رمان را باز می‌گوید. چه عنوان داستان همان سخنانی است که در آخرین پرده بر زبان شخصیت اصلی (ارسلان وفایی) خطاب به نخستین همسرش (گیتی) پس از دوری دراز مدت جاری شده است، گویی این امر پیامی است از نویسنده و محتوای آن اینست که همسر ایرانی آخرین پناه برای قهرمان پس از تحمل رنج فراوان است. او در پایان نه تنها خواستار بازگشت همسر خویش می‌شود بلکه خواهان یکی شدن این دو تا با هم است تا دیگر فراموشش نکند.

زررسی فنی:

رمان، با وجود ادبی بودن متن، هیچ رویدادی خیالی و غریب

به نمایش نمی گذارد. بلکه رخدادهایی را پیش ما می گذارد که از واقعیت مایه می گیرد. بدین ترتیب نه تنها بازگوی دلالت‌های شخصی خود بوده است بلکه دلالت‌های عمومی بشری داشته است، کسی آنرا احساس می کند که تجربه ای مشابه داشته باشد. و چنانکه می دانیم، رخدادهای پیاپی در رمان و سیر منطقی آن منجر به ظهور (کشمکش) می شود. این کشمکش می تواند میان دو شخصیت از شخصیت‌های کار ادبی، یا انسان با طبیعت، یا میان انسان با خود صورت بگیرد. (6)

در این رمان با دو گونه کشمکش روبه رو هستیم، یکی کشمکش شخصیت‌ها که در کشمکش‌های شخصیت اصلی، (ارسلان)، نمایان است که گاهی با پدرش و گاهی با زن غربی اش (کیت) صورت می گیرد. زیرا که قهرمان همیشه با طرز تفکر پدرش و روش روبه رو شدن وی با پیشآمدها مخالفت می کرد. او خشونت پدر را علیه خود احساس می کند، و به دستورهای او تن در نمی دهد. و از سخنان (ارسلان) به پدرزنش "آبش با من توی يك جوی نمی ره" (7) چنین برداشتی می کنیم که میان او و پدرش سازگاری وجود ندارد، و اینکه هرگز بر سر يك سخنی به توافق نمی رسند. لذا اختلاف نظر ویژگی بارز دیدارهای آنان به شمار می رود. (کیت)، زن اروپایی، دومین شخصیتی بود که کشمکش ارسلان با او به اوج رسیده بود. چه تفاوت عادات و رسوم و فرهنگ و طرز تفکر میان آنها منجر به ظهور (برخورد تمدنها) شده است. گفتگوهای آنها همیشه از اختلاف نظر خبر می دهد. ارسلان پیوسته در تلاش است که به ارزشهای شرقی خود پایبند بماند، در حالی که رسوم و عادات غربی به (کیت) آزادی نامحدودی می دهد، و او طرز رفتار (ارسلان) را يك عقب ماندگی فکری و دور از تمدن به شمار می آورد.

نوع دوم کشمکش که به نظر من شدیدتر و تأثیر ژرفتری در رمان دارد کشمکش قهرمان با خود است. او علی رغم مخالفت با پدر در

درون خود احساس می کرد که حق با پدر است. همچنین زمانی که در غربت اندکی از ارزشها و اخلاق اصیل خود دور شد، همیشه در لحظه های تنهایی خود را سرزنش می کرد. و احساس می کرد که از راه درست منحرف شد. و پس از اینکه متوجه خیانت همسر خود شد و اینکه (سوزان) دختر او نیست، به خاطر اعتماد کورکورانه به کسانی که شایستگی این اعتماد را نداشتند، کسی را جز خود سرزنش نمی کند. بدین ترتیب می بینیم که قهرمان همیشه با نفس خود خلوت می طلبد و آنرا به طور مداوم ملامت می کرد و به این نکته اشاره می کرد که علت هر مصیبتی که بر سر (ارسلان) نازل می شد خود (ارسلان) بود نه هیچ کس دیگری.

رویدادهای رمان توسط شخصیتهای يك رمان ادبی صورت گرفت و پیشرفت کرد و در شخصیت محوری رمان یعنی (ارسلان وفایی) تجسد یافت. این شخصیت طبق سیر رویدادها بالید. در آغاز رمان (ارسلان) آن کودک نازپرورده ای بود که خانواده اش تمام نیازهای او را فراهم می آورد. بدین ترتیب برخی از خصلتهای منفی چون لاپالی گری نسبت به ارزش کار، اعتماد کامل او به پدر و بی مسئولیتی در نهاد او بزرگ می شود. امری که به بی ثباتی نخستین ازدواجش منجر می گردد. سپس برای مسافرت به انگلستان تصمیم خود را می گیرد، ولی آنجا او در ملذات غرب غوطه ور می شود تا زمانی که با (کیت) ازدواج می کند و دخترش (سوزان) را به دنیا می آورد. از این به بعد رویدادهای رمان مسیر دیگری در پیش می گیرد و جدی می شود. و با تغییرات محسوس در شخصیت او روبه رو و با کاسبکار موفقی مواجه می شویم. و بر اثر تحول ناگهانی رویدادها و خیانت همسر اروپایی اش گاهی در شخصیت يك مرد شکست خورده و گاهی در شخصیت يك مرد انتقامخواه ظاهر می شود.

بدین ترتیب شخصیت او همراه با تحول رخدادها رشد می‌یافت، اما به لحاظ موضوعیت ابعادی روشن داشت، و تمام موضعگیری‌های آن نسبت به فضای ارزشهای اجتماعی که با آن تعامل می‌کرد، توجیهی داشت. علاوه بر آن، شخصیت‌های ثانویه‌ای وجود داشت که نویسنده در پیوند دادن آنها با سیر و غایت داستان موفق عمل کرد. طوری که این شخصیتها اندیشه اساسی رمان را استواری می‌بخشید. و هر یکی پیامی مشخص داشت که باید آنرا طبق دید رمان عرضه کند، و در چهارچوبی سیر کند که وضعیت معیشت قهرمان را بیان کند و چه بسا در واکنشها و رفتارهای وی تأثیر بگذارد. در آغاز، رمان از روش تحلیل در توصیف شخصیتها استفاده کرد، و برای آگاه ساختن خواننده از بیشترین اطلاعات ممکن درباره این شخصیتها، حالت و روش زندگی آنها را بازگو می‌نماید، و چه بسا در جاهای دیگر از رمان روش تحلیل را کنار می‌گذارد و به شخصیت اجازه می‌دهد تا از راه رفتارها و گفتارهای خود را تعبیر کند و اندیشه‌هایش را بیان دارد. به طور کلی رمان در ساختن شخصیتها طبق نقش تعیین شده برای هر کدام و طبق آنچه با طبیعت آنها سازگار است، موفق بود. موفقیت او در نقش دادن به شخصیت محوری داستان، از راه استحکام بخشیدن به تحولات اساسی و فرورفتن در ژرفای آن برای پی‌بردن به آنچه در قلب و ذهنش می‌گذرد، بیشتر جلوه می‌کند. و از این راه توانست همدردی خواننده را به دست آورد.

از آنجایی که زبان وسیله‌ایست که نویسنده از راه آن اندیشه‌های خود را شکل می‌بخشد، و حوادث داستانش را مجسم می‌کند، نویسنده با استفاده از روش (من‌روایتی) یا (زاویه دید اول شخص) ترجیح داد روش روایت مستقیم رمان را به کار ببرد. هر چند که او یکی از شخصیت‌های رمانش نیست، و شاید از این راه می‌خواست



فضایی از الفت و صداقت میان راوی و خواننده بیآفریند. تا جایی که قهرمان در برخی از موارد خواننده را مورد خطاب قرار می‌دهد و عبارتهایی از قبیل: "می‌دانی مشکل من چیست؟"، "حقیقت را می‌خواهی؟!"، "شاید باور نمی‌کنی!" و "حقیقت را به شما می‌گویم" بر زبان او جاری می‌کند. ولی ما در سه فصل پایانی رمان می‌بینیم که نویسنده از سوم شخص استفاده می‌کند. شاید علت این امر به این نکته برمی‌گردد که او می‌خواست شخصیت‌های رمان خود را تحلیل کرده به ژرفای آنها نفوذ کند و با آزادی هرچه تمام رفتارها و واکنش‌های رد و بدل شده میان آنها را بررسی کند. این روش ریتمی در پیش گرفت که با سیر حوادث داستان سازگاری داشت.

علاوه بر آن، او به دیالوگ روی می‌آورد و از آن به فراوانی استفاده می‌کند و از راه آن برخی ابعاد ویژه را در شخصیت‌های خود آشکار می‌سازد. و آنرا با جایگاه فرهنگی و فکری و اجتماعی هر شخصیتی سازگار می‌کند. و از این راه تلاش کرد پیشبرد رمان و شخصیت -پردازی آن را استواری ببخشد. و آنچه را بر زبان هر شخصیتی جاری می‌کند در حقیقت نهفته‌های دل آن شخصیت به حساب می‌آید که با زبانی متناسب با آن شخصیت بیان می‌شود. آنچه در بعد زبانی این رمان نیز قابل ملاحظه است اینکه نویسنده حتی المقدور از به کارگیری واژگان اروپایی دوری می‌کند، هرچند که اغلب رویدادهای رمان در يك کشور اروپایی اتفاق می‌افتد و با وجود اینکه دو شخصیت از شخصیت‌های رمان یعنی (کیت و فرانک) در اصل غربی هستند. در مقابل واژگان عربی حضوری چشمگیر در رمان دارد. شاید علت این امر به این نکته برمی‌گردد که اهتمام به زبان عربی که همان زبان قرآن است یکی از اهداف انقلاب اسلامی در ایران به شمار می‌رود. به همین خاطر نویسندگان ایرانی، از جمله نویسنده ما، در

تلاش بودند تا جایی که ممکن است از واژگان عربی استفاده نمایند.

یادداشتی کلی:

می‌توان گفت که خانم "مریم جعفری" در مطرح ساختن اندیشه‌های خود و ارائه غایت از این کار ادبی موفق بود. او می‌خواست یکی از قشرهای جامعه، که همان قشر جوانان فرنگی-مآب، را به نمایش بگذارد. اما از آنجایی که زنان معمولاً بیشتر به مسائل زنانه می‌پردازند، نویسنده با منصوب کردن يك مرد در جایگاه قهرمانی ما را غافلگیر ساخت. و اینکه او احساسات و مسائل خود را از زبانش جاری می‌کرد باعث تعجب بود. ولی زمانی که به غایت این امر نزدیکتر می‌شویم، تعجب ما برطرف می‌شود. چه نویسنده اندیشه دوری از وطن را نمی‌پذیرد، و اندیشه ازدواج با غیر ایرانیها را رد می‌کند. تصویر او از زن ایرانی بر این نکته تاکید می‌کند؛ پدرزن مادری مهربان، فداکار، مؤمن و پاکدامن است. (گیتی) نخستین همسر قهرمان، يك زنی وفادار برای شوهر خود است اگرچه گاهی به او ستم می‌کند. در حالی که (کیت)، همسر اروپایی قهرمان، همیشه در يك چهارچوب منفی ارائه می‌شود. هدف نویسنده این بود که به جوانان بگوید زن ایرانی اگر پایبند اصالت و ارزشهای خود باشد خیر زیادی خواهد داشت. وی نیز فراموش نمی‌کند که گاهگاهی به رسوم و عاداتی در جامعه ایرانی اشاره کند که زن را مورد اهانت قرار می‌دهد. به عنوان مثال در یکی از موارد به موضوع ترجیح دادن فرزند (پسر) بر فرزند (دختر) از طرف مردان اشاره می‌کند. (8) همچنین مسئله نقش نداشتن دختر در انتخاب همسر را یادآوری می‌کند، و اینکه وظیفه همسر در این محدود است که از خانه نگهداری کرده، فرزندان را پرورش داده، نیازهای مرد را برآورده کند. (9) زنی که هیچ اختیاری در امر خود ندارد، زنی که در انتظار شوهر آینده در خانه می‌نشیند، و در

انتخاب او هیچ نقشی ندارد. و در پایان به نگاه منفی جامعه نسبت به زن طلاق گرفته و نفرت از او اشاره می کند. چه زن طلاق گرفته همیشه مورد انتقاد اطرافیان است، و همه مراقب رفتار او هستند، گویی مرتکب کار شرم آوری شده است، امری که منجر به تبدیل زندگی او به يك جهنم می شود. (10) به طور کلی، نویسنده در تصویر شخصیت‌های خود و گرایش‌های متفاوت آنها بدون اینکه نقش او در رویدادها برجسته و آشکار باشد، موفق عمل کرد. لذا هر شخصیتی از ابتدا تا انتها هستی مستقلی به خود داشت و از خود تعبیر می کرد و با زبانی سازگار با جایگاه خود سخن می گفت. و علی رغم اینکه نویسنده از زبان يك مرد حرف می زد، ولی او به طور غیر مستقیم زن را محور رمان خود قرار داد.

دومین رمان: "بازیچه" از نسرین ثامنی

خلاصه رمان:

رویدادهای این رمان پیرامون دو شخصیت اصلی دور می زند. که عبارتند از: (فرهاد) و (شهریار). اولی نمونه يك جوان مرفهی است که روستا و خانواده خود را ترك می کند و دنبال يك زندگی بهتر به تهران می رود، ولی با يك واقعیت آشفته روبه رو می شود. درون ناخرسند از زندگی و نافرمانی او باعث شد بارها و بارها از کار اخراج شود. گاهی او در یکی از کارخانه ها کارگری می کرد، و گاهی کارگر ساختمان سازی بود، همچنین در يك مغازه لباس فروشی کار می کرد، سپس در مغازه موتورفروشی استخدام شد، و در يك جایی نیز نگهبان بود، و همیشه به خاطر بی مسئولیتی و بی توجهی از کار اخراج می شد. پس به این فکر می افتد که به ده بازگردد و از پدر کمک مالی بخواهد، پدر نیز کمک خود را از او دریغ نمی کند، و بعضی از گوسفندهایی را که داشت می فروشد و پولش را به او می دهد، هر چند که او به این پول برای درمان و خریدن جهیزیه دخترش نیاز

داشت. فرهاد به تهران باز می‌گردد و کار سیگار فروشی را راه می‌اندازد، ولی شهرداری کالا و کیوسک او را به بهانه بستن راه مردم مصادره می‌کند. آنگاه او به دوست خود (فرهاد) پناه می‌برد، که او نیز کمکش می‌کند و در خانه خود به وی جا می‌دهد. چند روز بعد هر دو قربانی يك نقشه دغل-کارانه می‌شوند که توسط دوستی به نام (بهروز) که (فرهاد) به او اعتماد داشت و در خانه (شهریار) از او پذیرایی کرد صورت گرفت. او هنگامی که همه خواب بودند، تمام اثاثیه و لوازم خانه را می‌دزدد.

پس از آن فرهاد به طور ناگهانی با یکی از آشنایان قدیمی خود به نام (کامران) که جوانی ساده بود و در صنعت چاپ کار می‌کرد، روبه‌رو می‌شود، اما نشانه‌های توانگری بر او ظاهر بود. دوستی آنان روز به روز بیشتر می‌شود تا اینکه روزی نیروهای امنیتی به خانه کامران در حالی که فرهاد در خانه بود هجوم می‌برد، و هر دو را دستگیر می‌کنند و به بازداشت مؤقت محکوم می‌کنند. بعدها فرهاد متوجه می‌شود که کامران در زمینه جعل مدارك رسمی کار می‌کرد. ده روز بعد بی‌گناهی فرهاد ثابت می‌گردد و فرهاد آزاد می‌شود، ولی کامران تمام مدت محکومیت خود را در زندان سپری می‌کند. بار دیگر فرهاد به دوست وفادار خود (شهریار) پناه می‌برد، چند روز بعد هر دو با دختری به نام (حمیده) روبه‌رو می‌شوند و بی‌آنکه از دل هم خبر داشته باشند عاشق او می‌شوند و برای یکدیگر از عشق خود چیزی نمی‌گویند. فرهاد سعی خود را کرد که به حمیده نزدیک شود و تمایل خود را برای ازدواج با وی آشکار ساخت. ولی حمیده در جوابش گفت مایل است از راه ازدواج زندگی مرفهی را که در خانه پدر از آن محروم بود به دست آورد. و بار دیگر فرهاد چاره‌ای جز التجا کردن به کامران پیدا نمی‌کند، و به او خبر می‌دهد که مایل است در کارهای نامشروع

همکار او باشد. مدتی بعد موفقیتی و ثروتی به دست می‌آورد، و به خواستگاری حمیده می‌رود. وزمانی را برای عقد و ازدواج تعیین می‌کنند. ولی کامران خبرچینی کرده پلیس فرهاد را در حین ارتکاب جرم جعل مدارک دستگیر می‌کند، و کامران به جای او با حمیده ازدواج می‌کند. فرهاد در زمان سپری کردن محکومیت هیچ یاوری جز شهریار که همیشه به دیدار او می‌آمد نداشت. پس از آزاد شدن از زندان فرهاد تصمیم می‌گیرد به روستای خود بازگردد، جایی که ارزشهای اصیل خود را دوباره پیدا می‌کند و زندگی شرافتمندی را از نو آغاز می‌نماید. (11)

عنوان رمان:

با نگاه کردن به عنوان این رمان دو بعد متفاوتی را مشاهده می‌کنیم؛ یکی مستقیم و دیگری غیر مستقیم است، بعد اول محدود به دلالت زبانی واژه است که همان عروسکی که بچه‌ها دست به دست می‌کنند و هیچ اختیاری ندارد، در حالی که بعد غیر مستقیم يك دلالت رمزی دارد، چه (باز بچه) در اینجا به انسانی اشاره می‌کند که خود را چون باز بچه‌ای به دست روزگار سپرده و سرانجام محکوم به ناکامی شده است. منظور ما اینجا آن انسانی نیست که مغلوب سرنوشت است بلکه آن انسانی است که با اختیار خود در چنین سرنوشتی سهیم می‌شود. نمونه بارز چنین انسانی شخصیت محوری رمان یعنی (فرهاد) بود، که با رفتارهای بی‌هدف خود در همه کارهایش ناکام ماند، تا اینکه به باز بچه‌ای در دست دیگران تبدیل شده است.

بررسی فنی:

رمان با يك مقدمه طنز آمیزی آغاز نموده توجه خواننده را جلب می‌کند، پرده اول تفاوت میان دو موضعی به ما نشان می‌دهد، یکی جدیت همکاران فرهاد در کار، و دیگری بی‌تفاوتی فرهاد است.

دعوائی که میان آنها روی می‌دهد منجر به اخراج فرهاد می‌شود. در نتیجه برای پیدا کردن يك زندگي بهتر تصمیم می‌گیرد از روستا به شهر کوچ کند. از اینجا به بعد که حوادث با کمک شخصیت‌های ثانویه‌ای جلو می‌رود که نویسنده در پرداختن آنها برای ابراز نقش دو شخصیت محوری (فرهاد و شهریار) خوب عمل کرد. نویسنده از راه این دو شخصیت به ما پیام می‌دهد که ایمان نداشتن به ارزشهای جامعه بیهوده خواهد بود مگر اینکه جایگزینی انسانی‌تر برای آن ارزشها پیدا کنیم. و از راه آنها بر این نکته تاکید می‌کند که تن دادن انسان به خیالات خود، به دوری از خود و به بحران نفسانی و اجتماعی منجر خواهد شد. به طور کلی نویسنده بیشتر به ابعاد نفسانی شخصیت اهمیت می‌دهد تا توصیف ظاهری آن. در روایت رمان نویسنده از زبان سوم شخص سخن می‌گوید، و چه بسا در تحلیل يك موضعی یا در توصیف يك حالتی از دید (دانای کل) استفاده می‌کند و جای شخصیت را می‌گرفت. او در جایی چنین می‌گوید: "در تمام طول مسیر به یافتن کار می‌اندیشید. یه روز از عمرش بیهوده هدر رفته بود البته او؟ ندان به این مسأله اهمیت نمی‌داد. وقت تلف شده در عمرش زیاد داشت، تنها؟ یزی که مایه، ن?? رانیش بود این بود که پولهایش در حال ته کشیدن بود، دلش نمی‌خواست دستش را به طرف شهریار دراز کرده و سر بار او؟ ردد." (12) و در يك جای دیگر می‌گوید: "شهریار که از یاد آوری خاطرات؟ دشته د؟ ار یأس و حرمان؟ شته بود آه عمیقی از سینه بیرون داد." (13)

روش قابل ملاحظه نویسنده این بود که وی برای اینکه بتواند در ژرفای دل شخصیتها فرورود و جهان دورنی و خواطر نفسانی آنان را توصیف و رفتار و عکس‌العملهای آنان را بررسی کند، از جمله‌های مرکب طولانی استفاده می‌نماید. به عنوان مثال در جایی می‌گوید: "

گاه اتفاق می افتاد که دو دوست با شکم؟ رسنه، در سرمای سخت زیرزمین که از در و دیوارش سوز و سرما می بارید سر به بالش می نهادند و برای گرم کردن بدن خود، از کیسه، آب؟ رم استفاده می کردند یا یکدیگر را در آغوش می رفتند تا از حرارتی؟؟ دی؟؟ر گرما ب؟؟یرند." (14) دیالوگ نیز در خدمت شخصیت و توضیح وضعیت اجتماعی و فکری او بود. و چه بسا نویسنده از حکم و ضرب المثلهای مردمی استفاده می کرد که برای تقویت عمل رمان نویسی به درستی به کار برده شد. به عنوان مثال: "نمک خوردن و نمکدان شکستن" (15)، و "هیزم تر به کسی فروختن" (16) و آن کنایه است از تقلب و دغل، همچنین "آش نخورده و دهان سوخته" (17) که کنایه است از کسی که به خاطر گناهی که مرتکب نشده مجازات می شود.

یادداشتی کلی:

رمان "بازیچه" زیر مجموعه ادبیات داستانی اجتماعی قرار می گیرد، که در آن گوشه-هایی از زندگی معاصر و نقصها و مفاصل آن مطرح می شود. و درباره جامعه ای مشخص یا خانواده ای معین صحبت نمی کند بلکه روایت یک زندگی است، و مشکلاتی که قهرمانان با آن روبه رو می شوند فردی نیست بلکه عمومی است و می تواند در هر جامعه ای دیگر رخ دهد، و نویسنده آن را با چیره دستی بالایی که ناتج از نامرات شخصی در رویدادهای دور و بر خود بوده به تصویر کشیده است. او با یک دید شمولی واقعیت را به هدف اصلاح جامعه بی هیچ مبالغه ای روایت می کند. از اینجاست که رئالیست بودن رمان به متعهد بودن آن می پیوندد، و منعکس ساختن واقعیت در آن از صداقت کامل برخوردار می گردد. از این لحاظ نویسنده موضوع (بیکاری) و جستن لقمه نان را که یکی از مسائل جامعه است موضوع اصلی رمان خود قرار داد. بعد اقتصادی در جامعه نیز انگیزه اساسی

شخصیتهای رمان است، زیرا که همزمان با پایین آمدن سطح معیشت، دزدان و کلاهبرداران و رشوه‌گیری در همه جامعه شیوع می‌یابد. نویسنده نیز مسائل سیاسی میهن خود را فراموش نمی‌کند، و در جای جای رمان خود به جنگ ایران و عراق و پیامدهای منفی جنگها اشاره می‌نماید. زیرا خانواده لابد از تبعات جنگ تأثیر می‌پذیرد، در رمان ما نیز تبعات جنگ منجر به پراکندگی خانواده و از دست دادن تنها نان‌آور آن می‌شود. نویسنده در این رمان تا اینکه بتواند بیشتر به مسائل جامعه و میهن خود بپردازد مسائل متعلق به زن را کنار می‌گذارد. به همین خاطر او از معدود نویسندگان زنی است که جنگ و مصیبت‌های آن را در کارهای ادبی خود بحث می‌کند.

سومین رمان: "چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم" از زویا

پیرزاد.

خلاصه رمان:

این رمان سرگذشت مادری به نام (کلاریس) را روایت می‌کند که در سی سالگی در شهر عبدالن زندگی می‌کرد. او منتسب به یکی از خانواده‌های اقلیت ارمنی است که در دهه چهل قرن بیستم در ایران برجسته بود. شوهر او در شرکت ملی نفت کار می‌کرد. او سه بچه داشت که بزرگترین آنها پسر نوجوانی به نام (آرمن) و دوتای دیگر دختریچه‌هایی شاداب به نام (آرمینه و آرسینه) بودند. رمان، دوران آمدن خانواده (سیمونیان) برای سکونت در ساختمان (G4) را شامل می‌شود، و با کمک دو دختر بچه‌ای که با دختر خانواده (سیمونیان) به نام (امیلی) دوستی نزدیکی داشتند، دو خانواده با هم روابط محکمی پیدا کردند، و از این راه نیز (آرمن) مجذوب (امیلی) شد. خانه (سیمونیان) متشکل بود از مرد زن‌مردده‌ای به نام (امیل) که با (آرتوش) در يك شرکت کار می‌کرد. ولی شخصیت قدرتمند خانواده



مادر بزرگ لاغرتن بود که بعدها (کلاریس) متوجه شد که او ملقب به (المیرا) به معنای (آدم - خوار) بود، زیرا که همه نزدیکان او مردند از مادر گرفته که هنگام زاییدنش جان سپرد تا پدر و شوهر و خاله - اش که خود را از پنجره پایین انداخت. این خانم مدتی زندگی مرفهی در هندوستان داشت. ولی اکنون کاری جز توسعه نفوذش میان ساکنان خانه ندارد، و به نظر می - رسد که او ترجیح می - دهد فرزند و دو نوه خود را منزوی کند، ولی نمی - تواند به طور کامل نقشه خود را اجرا نماید، بدین ترتیب دو خانواده به هم نزدیک شدند و دو دختر بچه به همراه (آرمن) به (امیلی) علاقه پیدا کردند. همچنین (آرتوش) که برای بازی شطرنج دوستی به نام (امیل) پیدا کرد. زندگی روزمره (کلاریس) یکنواخت بود، از بچه - ها و مادر و خواهر کوچکش (آلیس) نگهداری می - کرد، از زندگی خود خرسند نبود اما به این معنی نیست که او بدبخت بود.

به نظر می - رسد که او زندگی را تماشا می - کرد در حالی که روزهای عمرش می - گذشت. زندگی زناشویی او ایده - آل نبود، چه شوهر او (آرتوش) شیفته اندیشه - های حزب کمونیست بود، و او نمی - توانست راز این علاقه را بفهمد و از فعالیت حزبی او دلواپس بود. از طرفی دیگر (امیل)، همسایه جدید، با او یک علاقه مشترکی داشت و آن شعر است، و بخشی از کتاب (ساردو) را به او هدیه داد، بدین ترتیب (امیل) دوستی (کلاریس) را به دست آورد. اما (کلاریس) نمی - توانست به فهمی روشن از این دوستی برسد، شخصیت‌های متعددی دوروبر او بود و همه تلاش می - کردند توجه او را به خود جلب کنند، اما او برای احساسات خود مطمئن نبود. در حالی که پیگیری زندگی روزمره - اش از جوششی درونی او خبر می - داد. (کلاریس) به تدریج متوجه می - شود که فرزند او دارد بالغ می - شود و به (امیلی) که در آغاز دختری خجالتی

نشان می‌داد علاقه پیدا می‌کند، در حالی که او دختری فرصت‌طلب بود. همچنین برخی از روابط عاطفی که دور و بر او در جریان بود در او اثر می‌کرد، و متوجه می‌شود که خواهرش (آلیس) در حالی که برای ازدواج با (امیل) نقشه می‌کشد با مردی هلندی به نام (هوب یونسون) که خواسته او را از زندگی برآورده کرده رابطه‌ای عاطفی آغاز می‌کند. چیزی که از لابلائی رمان دریافت می‌شود این است که اختلاف میان شخصیت محوری (کلاریس) و شوهرش همیشه محدود بود بجز آن زمانی که (کلاریس) بی‌موقع گریه می‌کرد، اما او در کل توانست با اطرافیان خود رابطه برقرار کند بدون آنکه آنها را از نهفته‌های دل خود باخبر سازد. (18)

عنوان رمان:

عنوان، نخستین گامی است که راوی یا نویسنده خود را از راه آن به خواننده تقدیم می‌کند. همچنین آستانه‌ای به شمار می‌رود که خواننده باید با تأمل و آگاهی کامل از آن عبور کند. رابطه میان عنوان رمان و متن آن شبیه رابطه مسند الیه با مسند است. زیرا که در ابتدای متن ذکر می‌شود و زمینه را برای ورود مسند آماده می‌کند، یعنی اینکه به متمم خود نیاز دارد. این همسازی دلالتی میان عنوان و متن زمانی صورت می‌گیرد که متن تفسیری است از عنوان باشد. بر این اساس فهم عنوان منجر به فهم متن می‌گردد. (19)

از آنچه گذشت می‌توان به (عنوان) چون نیرویی نگاه کرد که توانایی احضار جان متن را دارد. و با توجه به عنوان رمان می‌بینیم که رابطه میان عنوان و متن در چهارچوب حیل-گری جامی-گیرد، زیرا که عنوان از لحاظ دلالت یک حرکتی دوگانه میان روشنایی و تاریکی دارد، و در این مقام، عنوان، روایت را به سمت جاهای تاریکی رهنمون می‌کند، نشانه‌های برون‌متنی بر دوگانگی متنی دلالت می‌کند که

میان روشنائی و تاریکی در حرکت است، و اینکه ضد و نقیضهایی هست که نمی‌توان آنرا آشکارا بیان کرد بلکه خواننده باید تلاش کند تا از راه آن متن به آن نشانه‌های نهفته در آن عنوان مختصر برسد. بررسی فنی:

این رمان ویژگی متفاوتی نسبت به دورمان قبلی دارد، زیرا یک دید ثابتی دارد اما وحدت موضوع ندارد، و در آن کوچکترین جزئیات را تا حد اطناب توصیف می‌شود، و در عین حال هیچ الزامی در آن برای ایراد توضیحات غیر ضروری نمی‌بینیم. راوی همچنین حد و اندازه‌ای را که باید در مرز آن متوقف شود، درک کرد، بدین ترتیب بدون اینکه بخش بزرگ رمان را به خود اختصاص دهد توانست رویدادهای دور خود را به خوبی ببیند و برای ما بازگو کند. لذا من بر این شدم که روشی متفاوت در تحلیل این رمان در پیش بگیرم، تا ببینم که خانم پیرزاد در رمان خود از چه ابزاری استفاده نمود، و چطور توانست خواننده را از ابتدا تا انتها مفتون رمان خود سازد.

اولاً: فصلهای رمان

رمان شامل پنجاه فصل کوتاه در دو بیست و نود و سه صفحه است. هر فصلی در برگیرنده قسمتی کوتاه از زندگی روزمره (کلاریس) است. این فصلهای کوتاه ضامن پیگیری همه صحنه‌های مختلف رمان از طرف خواننده شد، و او را برانگیخت که تا پایان به دنبال آن برود، و بی آنکه در متن دخالت داشته‌باشد هر لحظه یک رویدادی ناگهانی پیش‌بینی کند، زیرا که او فقط رویدادهایی را مشاهده می‌کند که برای شخصیت‌های محوری رخ می‌دهد. و چه بسا که خواننده از اینکه قهرمان توانست احساسات خود را پنهان کند، شگفت‌زده می‌شود، زیرا قهرمان به خود اجازه نمی‌دهد با خواننده درباره احساسات درونی خود نسبت به همسایه جدید (امیل) صحبت کند، زیرا که اینگونه

رابطه در محیط فرهنگی او قدغن است. لذا او از خواننده ترس داشت، و برای او چیزی فاش نمی‌کرد بجز آن چیزهایی که خود خواننده می‌توانست به عنوان تماشاگری خارج از متن ادبی آنرا ببیند.

هر فصلی تا حدودی بازگو کننده يك روز از روزهای شخصیت محوری است، طوری که خواننده در پایان احساس می‌کند که این فصلها در واقع سرگذشت پنجاه روزه عمر يك خانواده - ای را توصیف می‌کند. با توجه به عبارتهای پایانی هر فصلی، راز مسحور شدن خواننده را دریافت می‌کنیم، چه از میان پنجاه عبارت تنها دوازده عبارت بر پایان سخن دلالت می‌کند، حالی که جمله‌های باقیمانده همه ناقص و نیاز به متمم دارد، و کمتر بانثانه‌های پایان یافتن فصل روبه رومی‌شویم، و این امر راز برانگیختن خواننده برای ادامه خواندن متن بود. اگر در دوازده جمله مذکور دقت کنیم، می‌بینیم که خود آنها نیز از نشانه‌های انتهای معنایی خالی هستند، به عنوان مثال:

- به سمت در رفتیم و چراغ اتاق نشیمن را خاموش کردم. (فصل

دوم)

- در را پشت سرشان بستیم و نفسی عمیق کشیدم. (فصل ششم)

کار (بستن) مفهوم پایان یافتن روز و در جمله دوم مفهوم پایان یافتن پرده را القا می‌کند. در حالی که سی وهشت جمله پایانی باقیمانده چنین ذکر می‌شود:

- شاخه‌های درختهای بید روی تاب فلزی خم شده بود، و غنچه‌های بوته گل سرخ به تازگی شکوفا شد. (فصل هشتم)

- در روزهای جمعه رفتن به مغازه (نجروی شیرینی) فروش و خریدن نان خامه - ای تازه برای (آلیس) بر ما واجبتر از رفتن به کلیسا در روزهای یکشنبه بود. (فصل نهم)

- دعوی مادرم با (آلیس)، چه جدی باشد چه شوخی، بهترین

راه خندانند دوقلو بود . (فصل دهم)

جمله‌های بالا\_ چنانکه می‌بینیم\_ همه وصفی هستند و هیچ دلالتی از انتهای فصل ندارند، و انگار سخن هنوز به پایان نرسیده و گسسته نشده‌است.

ثانیا: شخصیت‌های رمان

تعداد شخصیت‌های رمان اعم از محوری، اساسی، ثانوی و غیره در حدود شصت شخصیت است . شاید نویسنده می‌خواهد بر این نکته تاکید کند که جامعه علی رغم چند ملیتی می‌تواند با هم متحد باشد، زیرا که جامعه خیالی او ارمنیان، ایرانیان، انگلیسی‌ها، هلندیها و روس را در برمی‌گیرد . و به تمامی افراد جامعه علی رغم تفاوت آیینها (اسلام، مسیحیت و یهودیت) این امکان را می‌دهد که با هم زیر شرایط زندگی مشابهی زندگی کنند، و روابط دوستی و صلح آنها را به هم بپیوندند، بدون اینکه ملیت و دین کمترین تأثیری در رشد این روابط انسانی داشته باشد و یا مانع تعامل یکی از شخصیتها با دیگری شود . من در این مقام بر این نیستم که شخصیت را در سطوح مختلف مورد بررسی قرار دهم، بلکه غایت من در درجه اول تبیین آن روابطی است که این تعداد زیادی از شخصیتها را در درون متن ادبی به هم پیوند داد . روایت رمان در حقیقت از وسط شروع می‌شود، و به طور دقیقتر، از زمان ورود همسایگان جدید (سیمونیان) به زندگی شخصیت محوری رمان یعنی (کلاریس) آغاز می‌گردد، و با کوچ کردن ناگهانی آن خانواده به پایان می‌رسد .

رمان در ظاهر پیرامون کلاریس و خانواده‌اش دور می‌زند، و به نظر می‌رسد که راوی دارد با زبان حال روایت رمان را دنبال می‌کند، درحالی که رمان پیرامون آن خانواده نیست، زیرا که آمدن (سیمونیان)، رویدادهای اساسی رمان را می‌آفریند، و هر فصلی از

فصول آن در حضور یکی از اعضای آن خانواده (المیرا، امیل و امیلی) جان می‌گیرد، و دیری نمی‌پاید که هر کدام در رویدادها ظاهر می‌گردند و در تکامل چند شخصیت دیگری نقش ایفا می‌کند. به عنوان مثال: (المیرا سیمونیان) با شخصیت محوری یعنی (کلاریس) و مادرش در ارتباط است، همچنین شخصیت (امیل) با (کلاریس) و خواهرش (الیس) و دوست دخترش (ویولت) پیوند دارد، (امیلی) نیز شخصیت فرزندان کلاریس یعنی (آرمن و دوقلو) را کامل می‌کند. بدین ترتیب شخصیت اساسی و شخصیت مکمل رابطه‌ای دوطرفه باهم دارند، شخصیت‌های خانواده سیمونیان در راوی تأثیر می‌گذارند و پس از رفتن آنها او را به خاموش کردن چراغها و بازنگری در زندگی خود و او می‌دارند، در نتیجه بیشتر به شوهر خود نزدیک می‌شود و با پیوستن به یکی از انجمنهای حقوقی در فعالیتهای سیاسی با او شریک می‌گردد.

ثالثاً: زبان

آنچه در این مقام قابل ملاحظه است این که نویسنده در این متن تخیلی به روش ایجاز روی آورد، و چه بسا از حذف یا از ناتمام گذاشتن جمله‌ها استفاده می‌کند، تا ذهن خواننده را برانگیزد و متن محذوف را خود خواننده پیدا کند. در این میان علی‌رغم استفاده نویسنده از زبان (عینی) و محسوس، یعنی زبانی که با چشم دیده می‌شود و چشم خواننده را در بین سطرها به دنبال پیدا کردن محتوی می‌گرداند، ولی او ترجیح می‌دهد از (زبان ذهنی) استفاده کند، یعنی زبانی است که ذهن خواننده را برمی‌انگیزد. به عنوان مثال، وقتی که خانم (سیمونیان) نارضایتی خود را از سر وقت نیامدن خدمتکارش (آشخن) ابراز نمود، در جواب او چنین گفت:

\_ اولاً آشخن (خدمتکار) نیست، او خانم محترمی که برای کسب لقمه

نان کار می -کنه، دوما تلفن نداره، و تا شنبه باید انتظار بکشه که نوبتش برسه .سوما .....  
سرخنیم را برید و گفت:

- امروز که شنبه است!

دستپاچه شدم و گفتم:

- دیروز زنگ زده و گفت که نمیاد چونکه.....

دوباره وسط حرفم پرید:

- مگه نگفتی تلفن نداره

نزدیک بود بترکم:

- پسرش بود که زنگ زد.

برای يك لحظه ساکت ماند سپس با آهنگی متفاوت گفت:

- پس لطفا فراموش نکن .....من يك شیشه فلفل تند قرمز برای تو کنار

گذاشتم.

زبانم بند آمد .....(20)

با نگاه به نمونه بالا\_ و نمونه های فراوان دیگری \_ می بینیم که نویسنده از راه حذف برخی از عبارتها از دیالوگ، (زبان ذهنی) را به کار برد، و خواننده باید بخش حذف شده را دریابد. نیز می بینیم که او غالبا يك جمله وصفی را که بازگوی وضعیت نفسانی شخصیت است به دنبال این روش می آورد، و باز زبان (عینی) را از سر می گیرد. به نظر من راز موفقیت رمان در آن ایجاز شدید و شور و هیجان درونی راوی نهفته است.

یادداشتی کلی:

اگر دو رمان گذشته رویکردی عمومی در گفتمان فمینیستی زن ایرانی تشکیل می دهند، ولی در کارهای ادبی دیگری ما شاهد رویکردهای خاصی هستیم که با ایدئولوژی و خصلت نویسنده خود

سازگاری دارد، رمان "چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم" چنین رویکرد خاصی را نشان می‌دهد، و علی‌رغم اینکه این رمان خصلتهای نفسانی کودکان، نوجوانان، دختران و بیوه‌زنان را در خود منعکس کرد، ولی در آن نیز به برخی عادات و رسوم و جشنهای مخصوص طایفه ارمنی اشاره شده است، و به این معنی نیست که نویسنده یک هدف ترویجی و تبلیغاتی دارد، زیرا که رمان هیچ‌گرایش ایدئولوژی و فلسفی نداشت، و غایت نویسنده این بود که زندگی روزمره یک اقلیت مذهبی در جامعه ایرانی را به تصویر بکشد، درحالی که این اقلیت مقید به هیچ قید و بندی نیست. زمان در نظر گرفته شده برای این متن تخیلی دهه شصت قرن بیستم است، و از راه این زمان رمان سعی کرد دو پیامی را برساند: یکی خصوصی و دیگری عمومی است. نویسنده در اولی به عنوان یک زن، ابعاد متعددی را بیان کرد، این ابعاد در رابطه راوی زن با اطرافیان و مسئولیت او در برابر آنها خلاصه شده است، و همزمان با تاکید نویسنده بر این ابعاد، مسئولیت اجتماعی زن را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد. در دومی نویسنده به صلح و همزیستی میان انسانها و تشویق به همدردی با رنج دیگران صرفنظر از ملیت و دین، دعوت می‌کند. نویسنده در عین حال این اهداف را میان عناصر داستان عادلانه تقسیم کرد، و توجه او به شخصیت پردازی، و محتوای اجتماعی، اخلاقی و سیاسی قابل ملاحظه است، همچنین می‌توان یک حالتی از بسیج کردن ابزار فنی را دید، که به نویسنده در روایت و در بنابر آنچه گذشت، می‌توان گفت که گفتمان معاصر فمینیسم در ایران، مجموعه‌ای از مسائل و مشکلات مربوط به زن را همزمان با مسائل اجتماعی و سیاسی بیان می‌کند. خانم مریم جعفری وضعیت زن را در جامعه ایرانی یا به طور کلی در جامعه شرقی بیان می‌نماید، زنی که اصالت و پایبندی به ارزشها یکی از خصلتهای اوست. همچنین



اندیشه تن دادن به زرق و برقه‌های ظاهری غرب را رد می‌کند. در حالی که خانم نسرین ثامنی مسائل زنانه را کنار می‌گذارد، و بخش بزرگی از رمان خود به شخصیت مرد اختصاص می‌دهد، و برای جلب توجه به زشتی‌های جامعه اهتمام خود را در آن محصور می‌کند، همچنین از یادآوری پیامدهای منفی جنگ بر ملت خود غافل نمی‌ماند. در رابطه با خانم زویا پیرزاد، ملاحظه می‌شود که او راه متفاوتی را در پیش می‌گیرد، و برای ما روشی متفاوت از زندگی در جامعه ایرانی که در زندگی آن خانواده ارمنی خلاصه می‌شود، به تصویر می‌کشد.

بی‌نوشتها:

(1) در سال 1352 در یکی از نواحی شرق تهران به دنیا آمد. تحصیلات عالی خود را تا دیپلم در زمینه علوم انسانی ادامه داد. در نوزده سالگی آغاز به نوشتن کرد. اولین کار خود "سایه‌های غمگین عشق" نام داشت. و پس از وقفه‌ای به مدت دو سال وی پانزده رمانی را در کمتر از چهار سال نوشت. از جمله رمان "فراموشم مکن" که در صحنه‌های ادبی با استحسان فوق العاده‌ای روبه‌رو شد. و در يك مرحله بعدی پخته‌تر گشت و يك رویکرد تازه‌ای را در نوشته‌های خود در پیش گرفت که بر تحقیق و تأمل در مشکلات جامعه تکیه می‌کند. وی لازم می‌بیند که به این مشکلات باید با چشمی تیزبین نگاه کرد و در ژرفای ابعاد آنها فرورفت و گداحت تا اینکه بتوان آنها را به خوبی بیان کرد. در نتیجه کارهای ادبی وی در این مرحله پخته‌تر آمد و با پذیرش گسترده‌ای در محافل ادبی مواجه گشت. از جمله مهمترین کارهای وی: "مستانه عشق"، "بی‌بازگشت"، و "شهر آشوب". (پژوهشی پیرامون فروغ فرخزاد). (نامه‌ای شخصی از نویسنده به

پژوهشگر در سال 1382، روزنامه ایران، سال دهم، شماره 2929،  
16 شعبان 1425 ه.ق).

(2) در سال 1335 در رشت در شمال ایران به دنیا آمد. تحصیلات  
ابتدایی خود را در همان شهر فراگرفت. سپس در سال 1352  
همراه خانواده خود به تهران نقل مکان کرد. وی تحصیلات  
دانشگاهی نداشت. ولی زبان فرانسوی را به خوبی  
می‌دانست و همچنین زبان انگلیسی را فراگرفت. وی شیفته  
خواندن آثار بزرگان ادبیات فارسی شد. از جمله: جمalzاده،  
صادق هدایت و بزرگ علوی. نیز بسیاری از کارهای ادبی  
ترجمه شده را به خصوص کارهای (آلبر کامو) نویسنده  
فرانسوی خواند. وی نخستین رمان خود را به عنوان  
"سرنوشت" در سال 1354 منتشر کرد. که بازتابی در محافل  
ادبی داشت، امری که او را برای منتشر کردن دومین رمان  
خود "گلی در شوره زار" يك سال بعد تشویق نمود. وی از  
سال 1371 و به مدت دو سال به عنوان تهیه کننده برنامه در  
رادیوی تهران کار می‌کرد. و در سال 1374 در روزنامه  
(کیهان) در صفحه ادبیات و هنر دبیر بود و در سال 1377  
سرپرستی صفحه ادبیات را در روزنامه "جوان" به عهده داشت.  
از مهمترین کارهای ادبی وی: "عروس سیاه پوش"، "دنیای پر  
امید" و "افسانه زندگی". علاوه بر سه مجموعه داستان کوتاه به  
نام: "دیدار اخیر"، "دریا آرام نیست" و دوری از عزیزان".  
([www.nasrinsameni.persianblog.co](http://www.nasrinsameni.persianblog.co))

(3) در عبدان به سال 1329 متولد شد. تحصیلات خود را در زادگاه  
خود تمام کرد. سپس به تهران منتقل شد. آنجا نخستین  
مجموعه داستانی خود را به نام "مثل همه عصرها" در سال

1369 منتشر کرد. سپس مجموعه داستانی "طعم گس خرمالو" را در سال 1375 به چاپ رساند. که مجموعه اخیر جایزه بهترین مجموعه داستان کوتاه در طول بیست سال اخیر را از آن خود کرد. در سال 1376 مجموعه داستانی "یک روز مانده به عید پاک" را منتشر کرد. نوآوری وی تنها به زمینه تألیف منحصر نبود که در قلمرو ترجمه نیز تاخت و تازهایی داشت. و از زبان فرانسوی رمان "آلیس در سرزمین عجایب" از (لوئیس کازل) همچنین مجموعه شعری "آوای جهیدن غوک" را از (باشو هایکو)، شاعر ژاپنی، به فارسی ترجمه کرد. رمان "چراغها را من خاموش می‌کنم" که آنرا در سال 1379 در تهران منتشر ساخت، نخستین داستان بلند وی به شمار می‌رود. و در ازای آن جایزه بهترین رمان از بنیاد فرهنگی (هوشنگ گلشیری) و جایزه جشنواره ادبیات تهران را دریافت کرد. (نگاه کن: مقدمه ترجمه عربی رمان "چراغها را من خاموش می‌کنم"، ترجمه دکتر هویدا عزت و دکتر منی حامد، انتشارات مکتبه الشروق الدولیه، قاهره، 2007م).

- (4) نگاه کن: جعفری، مریم، فراموشم مکن، انتشارات پل، چاپ اول، تهران، 1378 نیز: ترجمه عربی همان رمان از نویسنده، انتشارات المجلس الاعلی للثقافه، المشروع القومي للترجمه (456)، القاهره، 2003م.
- (5) یونسی، ابراهیم، هنر داستان نویسی، تهران، 2535 شاهنشاهی، ص 99، ص 101.
- (6) شمیسا، سیروس، انواع ادبی، چاپ پنجم، نشر میترا، تهران، 1378، ص 160.
- (7) فراموشم مکن (متن فارسی)، ص 57.

- (8) همان، ص. 5
- (9) همان، ص 72، ص. 195
- (10) همان، ص. 300
- (11) ثامنی، نسرین، بازیچه، نشر چکاوک، تهران، چاپ اول، 1378.
- (12) همان، ص. 31
- (13) همان، ص. 75
- (14) همان، ص 123، 124
- (15) همان، ص. 289
- (16) همان، ص. 135
- (17) همان، ص. 114
- (18) پیرزاد، زویا، چراغ -ها را من خاموش می -کنم، تهران، نشر مرکز، 1380.
- (19) عبد المطلب، محمد، بلاغة السرد، الهيئة العامة لقصور الثقافة، القاهرة، 2001، ص. 20
- (20) پیرزاد، زویا، همان، ص. 84